

P. Cal. Coll. 93

P. Cal. Coll. 94

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

للهادئ كل تصحيح جامع علوم عقلی و نقلی جامع علم غیبی و علمی

و بقابلہ پند ان بدل یتیم غیب الرحیم فوق لیسۃ مستمنی بہ

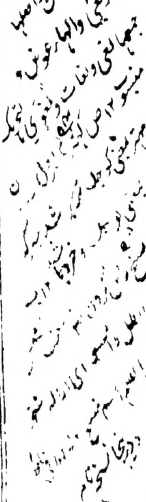
دایم الحلاط

مستمنین تصحیح لغاتی کہ بغلط زبان دروکار کشند و نیست

صحت پند لغات بہ طبقہ از ضرورت اہدایا ہننام شیخ فاضل

دیر مطبعہ محمد سعید انطاکیہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آراء و نظريات في تاريخ الادب العربي

[illegible]

حسن و شریف طبع نوار حسن و شریف
 از شهبان جلوه گاه با الهی صفت
 در شادان کن اودی شود از و عین
 چون خلیل الصبر عام داد و صد خلا
 چون نمیشد پیش پهنیر باشد و جهان
 در صد اوست همچو صد تو اوست
 در حیات عثمانست آن بانی علم
 چون حسین چون حسنند حسن
 قاتلش باشد ستون کاین جهان
 منظر رحمان فیضش چون غرض مجید
 فاتحه مانند منقح کرم گشت او
 سوره الفاتحه از شانش عین
 ظهور نور است روشن از نظر سیما او
 ابرو هم نمیشد چون سوره نون دم
 مثل اعراب است در زیر برنگار او
 چون غریب عمر با دشمن باشد و در
 خطیر سازد و باشد آن شایسته نواز

[illegible]

اولش مکسومی خوانند این روزگار
 خوان تو مزاری ابارت را بکسولیز
 معینش باشد علامت سی خن فیم
 معینش گشت بانه فیم فانه یادار
 اولش مکسوم مفتوح و هم مضموم خوان
 خوان باطین اتوجع طوطای غریز
 بعضی کس جمع کن راکف باطین
 فارسی فصل دوم بشنود انکوان
 چار معنی هست لفظ اس ایاحت
 انچه آن از دست گرد و نام است
 انچه آن از آب گرد و نام و آن سیاحت
 دو معنی آن اردای میسر
 چاریدین آن نام قریب تر از پارسسی
 اولین نام خست نمود ای لاله ندر
 می شود در روزم زحلی گران
 و در روزم زحلی گران

بجین شب خطای کنه سنج هوش بسیار
 گر خوانی او نش مفتوح ای باریک بین
 اصبع خوان از کسر و لثا نش مکسودان
 صاحب موس میگه چنین ای با وفار
 ثا نش مکسود و هم مفتوح و هم مضموم دان
 اسطون و دان سون ابانی کاخ تیسر
 فارسی غر و تازی جمع نیاید چ
 آمد چیدینت بشنود بر هر زبان
 اولین سنگی کلان هر علم ساید نشود
 انچه آن از خبر کرد و آن جراسن سیاحت
 نیز میخوانند از آسمای کنه سیاحت
 سیوین آن ان شتر کان بخیه نمویسیر
 چار معنی اب تازی خوان اگر معنی سسی
 در زبان فارسی گویند آنرا آسمار
 بدعصا حضرت موسی زبان چوب شترگ

اولش مکسومی خوانند این روزگار
 خوان تو مزاری ابارت را بکسولیز
 معینش باشد علامت سی خن فیم
 معینش گشت بانه فیم فانه یادار
 اولش مکسوم مفتوح و هم مضموم خوان
 خوان باطین اتوجع طوطای غریز
 بعضی کس جمع کن راکف باطین
 فارسی فصل دوم بشنود انکوان
 چار معنی هست لفظ اس ایاحت
 انچه آن از دست گرد و نام است
 انچه آن از آب گرد و نام و آن سیاحت
 دو معنی آن اردای میسر
 چاریدین آن نام قریب تر از پارسسی
 اولین نام خست نمود ای لاله ندر
 می شود در روزم زحلی گران
 و در روزم زحلی گران

اولش مکسومی خوانند این روزگار
 خوان تو مزاری ابارت را بکسولیز
 معینش باشد علامت سی خن فیم
 معینش گشت بانه فیم فانه یادار
 اولش مکسوم مفتوح و هم مضموم خوان
 خوان باطین اتوجع طوطای غریز
 بعضی کس جمع کن راکف باطین
 فارسی فصل دوم بشنود انکوان
 چار معنی هست لفظ اس ایاحت
 انچه آن از دست گرد و نام است
 انچه آن از آب گرد و نام و آن سیاحت
 دو معنی آن اردای میسر
 چاریدین آن نام قریب تر از پارسسی
 اولین نام خست نمود ای لاله ندر
 می شود در روزم زحلی گران
 و در روزم زحلی گران

[illegible]

در حقیقت این لفظ نام باب بر اسم بن
و در بین هم چوین هم سیوین می بود
نام آن قریه چویند آیین بدان می گویند
از دور سالها و از لغیر آنست
آل سب معنی است اول رخ بر لبی کمال
سیوین یعنی که مهربانست و فرج
باز در تازی با نشن چار معنی کن چنانست
سیوین آن باد کان بنیدن نام و نگاه
در زبان هندیان نام و حجت ای
اول قما مستموم ای عالی نژاد
از جمله از جمیع موقوف است ای اول
ایچ راوان مرتبه هم قدرای الا مکان
لیک نمی آید که بنمای ای قبال منید
آمرده این باب سببه فصل و روید

معنی آیین سده اولین آن آفرین
نزد آن غار سی کاسجا امور می شود
زان سبب موم آیین نام آن ارو عیان
نام اوشت مومبای در میان ازین
ثانی آن مای که دارد قلنس مشن مال
تا بهفته می شود آن سبب عارض ای
مهربانست چه بگو آن یوای ایل حرد
شخص جز اولین دان و سین آمد سزا
چارمین اولاد و ترکی بدان توهم شاه
کر بن بخش همکس زیند نگین جامها
فی زفتح اولین ای خسرو مسعود
معنی او سبب واجب و حجت ای معنی کجا
معنی مندرست حجتا به چنین در بدان
در نشانش بهره و هم بهر مندی شمشند
زان کی تازی می آن رخا سبب سبب

بسیار است که در این کتاب
از این لفظ نام باب بر اسم بن
و در بین هم چوین هم سیوین می بود
نام آن قریه چویند آیین بدان می گویند
از دور سالها و از لغیر آنست
آل سب معنی است اول رخ بر لبی کمال
سیوین یعنی که مهربانست و فرج
باز در تازی با نشن چار معنی کن چنانست
سیوین آن باد کان بنیدن نام و نگاه
در زبان هندیان نام و حجت ای
اول قما مستموم ای عالی نژاد
از جمله از جمیع موقوف است ای اول
ایچ راوان مرتبه هم قدرای الا مکان
لیک نمی آید که بنمای ای قبال منید
آمرده این باب سببه فصل و روید
معنی آیین سده اولین آن آفرین
نزد آن غار سی کاسجا امور می شود
زان سبب موم آیین نام آن ارو عیان
نام اوشت مومبای در میان ازین
ثانی آن مای که دارد قلنس مشن مال
تا بهفته می شود آن سبب عارض ای
مهربانست چه بگو آن یوای ایل حرد
شخص جز اولین دان و سین آمد سزا
چارمین اولاد و ترکی بدان توهم شاه
کر بن بخش همکس زیند نگین جامها
فی زفتح اولین ای خسرو مسعود
معنی او سبب واجب و حجت ای معنی کجا
معنی مندرست حجتا به چنین در بدان
در نشانش بهره و هم بهر مندی شمشند
زان کی تازی می آن رخا سبب سبب
بسیار است که در این کتاب
از این لفظ نام باب بر اسم بن
و در بین هم چوین هم سیوین می بود
نام آن قریه چویند آیین بدان می گویند
از دور سالها و از لغیر آنست
آل سب معنی است اول رخ بر لبی کمال
سیوین یعنی که مهربانست و فرج
باز در تازی با نشن چار معنی کن چنانست
سیوین آن باد کان بنیدن نام و نگاه
در زبان هندیان نام و حجت ای
اول قما مستموم ای عالی نژاد
از جمله از جمیع موقوف است ای اول
ایچ راوان مرتبه هم قدرای الا مکان
لیک نمی آید که بنمای ای قبال منید
آمرده این باب سببه فصل و روید

اولین فصل از شیعیان و اهل حق

معنی او نیز آن مردی بدان می گویند

اول آن مفتوح است با نشی و دال

در زبان عامه بقال آمده ای این شوش

بدرقه با فتح اول آمده ای آه بر

معنی آن نیز یکی است بقیه اینها

معنی آن گرویی را برای دوبریز

معنی غلط بدان شیعی کن علم را

معنی او نام شخصی نیز نام شهر

هم فتح اولین نام آن شهرای گار

خوان بسیار یکسر هم ضم می خور

لوش مفتوح میجوهند از روی خطا

معنی خوبی بدان بی نامی است

خوان بطانه یکسر اولین آن است

معنی و شیرگی دان بی کسر اولین

معنی بایست آن مردی که

کان کنده شش جامع و صحت جان

معنی بقال آن شدای صبر و عا

معنی بقال آن رازی بان صبر و عا

دال و مفتوح و ساکن آمده ای

بی نقطه خوانی اگر دانش می

خوان بر از کسر اول بی نقطه

اول ببطام کسوت بی چون

مولد شیخ کلن با نیرید آسمان

بی ضم اولین همچون کما و

معنی آن آن خبر کان شای

اول بجهت بخوان مفتوح ای

خوان بصاعت بکسر اولین

دان بکارت بفتح اولین

خوان بنایه بفتح اولین

اولین آن فصل از شیعیان و اهل حق

معنی او نیز آن مردی بدان می گویند

اول آن مفتوح است با نشی و دال

در زبان عامه بقال آمده ای این شوش

بدرقه با فتح اول آمده ای آه بر

معنی آن نیز یکی است بقیه اینها

معنی آن گرویی را برای دوبریز

معنی غلط بدان شیعی کن علم را

معنی او نام شخصی نیز نام شهر

هم فتح اولین نام آن شهرای گار

خوان بسیار یکسر هم ضم می خور

لوش مفتوح میجوهند از روی خطا

معنی خوبی بدان بی نامی است

خوان بطانه یکسر اولین آن است

معنی و شیرگی دان بی کسر اولین

اولین آن فصل از شیعیان و اهل حق
معنی او نیز آن مردی بدان می گویند
اول آن مفتوح است با نشی و دال
در زبان عامه بقال آمده ای این شوش
بدرقه با فتح اول آمده ای آه بر
معنی آن نیز یکی است بقیه اینها
معنی آن گرویی را برای دوبریز
معنی غلط بدان شیعی کن علم را
معنی او نام شخصی نیز نام شهر
هم فتح اولین نام آن شهرای گار
خوان بسیار یکسر هم ضم می خور
لوش مفتوح میجوهند از روی خطا
معنی خوبی بدان بی نامی است
خوان بطانه یکسر اولین آن است
معنی و شیرگی دان بی کسر اولین

معنی او دوان از گشتنهای بیکه
 بهشت از فتح تخمین زنیلم و نیز
 آن فصل و دم فارسی الفاظ دوان
 اولین تنی آشنایان ای بیکه
 ویند تخفیف بارستی ای بیکه
 اولین معبر دست تا حق ای بیکه
 بجهنم ان با گهای خون بیکه
 هشتمین دانی انبوی بسا بیکه
 دوان هم بازنده و از اندیشا بیکه
 چون گل چون میوه انبسته بیکه
 در میان مشک و غیره میکند بیکه
 غنچه فغان کار و بر بیکه
 غنچه و خامس حمل باشد از دوان بیکه
 بندهم کنار یعنی که است بیکه
 نیز دوان آن برج و نیز از دوان بیکه

جمع و باشد بنان با فتح اولان و کیر
 معنی او بیکه بنیش و بنیش ای بیکه
 در زبان فارسی را و معنی کیر بیکه
 لیک می باشد یک بند باشد بیکه
 بیست و چهار آمد زبانه معنی ای بیکه
 سیون خصت چهارم تا می ای بیکه
 بهفتین ان یکیدان ای بیکه
 دوان مناشن نگار ای بیکه
 نون هم حاصلی کان است بیکه
 حادی عشر آن غشی کو و میان بیکه
 غنچه و آنساره دوان ایزد بیکه
 غنچه و لیج دوان ای بیکه
 غنچه و ساس ز با چون بیکه
 کشش از عریز اندیش از بهر بیکه
 کز برای بویه اما و گفته شش بیکه

معنی او دوان از گشتنهای بیکه
 بهشت از فتح تخمین زنیلم و نیز
 آن فصل و دم فارسی الفاظ دوان
 اولین تنی آشنایان ای بیکه
 ویند تخفیف بارستی ای بیکه
 اولین معبر دست تا حق ای بیکه
 بجهنم ان با گهای خون بیکه
 هشتمین دانی انبوی بسا بیکه
 دوان هم بازنده و از اندیشا بیکه
 چون گل چون میوه انبسته بیکه
 در میان مشک و غیره میکند بیکه
 غنچه فغان کار و بر بیکه
 غنچه و خامس حمل باشد از دوان بیکه
 بندهم کنار یعنی که است بیکه
 نیز دوان آن برج و نیز از دوان بیکه

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پایه را بویختن آن ای صاحب گویا

معنی بادوست ششده ای بادشاه و در شمار اولین ان بابیان پانزدهم است

و یونین بائیدن و وارنگی ای دلسنان
ای ای دلسنان که خوشتر است از
مهر و ناز و دانه و دانه و دانه و دانه

اصل این باب است بعد از اتمام و نهائی
اصلاح و ترمیم و اصول و اساس

مغنی است که اول تو به خردان . گویانش به سوز و سدا و شنیدن

وینان اخص شنب و سنا سیوین الایم
خویش را رسوا کن از آزار دنیا ای عزیز

پادشہ یعنی تو بہتر پاسبان معنی بدار

مست نپاوا یا بمن عو کنگر شاد اگر زو اعدا

شبهه میگوید نمودار را از این نسخه

این همدار صحبت دنیا که باشد خجسته
 است که بگوید و در آن دنیا که باشد خجسته

[illegible]

من فصل تازی ای سخن فهم جهان

این را اگر مشغول باشی مال آنجا
صحت کل نهی و این خاک است که سبزه

فغان بضم و لین ای چه دوشوار وزن و جنبان بدانی ای ترک اسل شو

و اما در مورد عوارض و مضار آن که در بعضی از افراد دیده می شود، باید گفت که این عوارض به ندرت اتفاق می افتد و در صورت بروز آن، با قطع مصرف و استراحت، به سرعت برطرف می شود.

کرم اوست که بگوید که من کرم نیستم

... ..

معشیت باشد از خود و ایدر دکان
 با که باشد مشغول مغفرت بگو
 معشیت باشد شکر ای سخن چمن
 بهیچو بجایست و هم نذر کار هم نذر کار
 برود و معنی تقصیر و تخیل ایچون
 معوان لب ز قنبرین او لید و و بجز
 از سکون بین بخوانا از روی خط
 ترجمه از معجم است ای کلمات نثار
 فارسی صفت است ایچون سخن
 اوین ان کما کان انتها باشد بر
 سیویان راست چارم ان عادی کان
 است و صفت آن هر سخن ای نگار
 و همین هم فرست این و کل بر این نور
 بستون هم موکل ان تو آنرا ایچون
 چارمین ان سر و قات از سر مشی
 خوان تجر که کبریا و یا مضی حوان
 اول تو را مضی است ای نذر خنجر
 هر چه مصدق دین زن ان و مضی
 نیز تقاضاست و مثل است ایچون
 دان مگر تقاضا و هم بیان یکسری
 معشیت باشد شکر ای سخن چمن
 از خطا و سهو مکن تو ای عطا
 معشیت باشد شکر ای سخن چمن
 معنی است ان فارسی ایچون
 و همین هم فرست این و کل بر این نور
 بخمین نذر است و این و کل بر این نور
 ان امور و تیر است ان و تیر است
 سیه یان ان نام ایچون
 چون نام داد آید نام روزی درین

[illegible]

[illegible]

چهل و یکم کن با حصین ترکیبی کی کوشتا
 حایمانی را به منقح اول مکان
 خوان تو دانی صفاقت را بفتح اول
 ابی با حقاقت اول منقح اول
 دان حقاقت اول منقح اول
 آده حقاقت اول منقح اول
 معنی حقاقت اول منقح اول

علی اول انخوان مکسوی معنی نکار
 معنی نام کتابی در حدیث آمد
 فی کسر اولین ای حس و روشن جنب
 فی کسر اولین ای پوشا رنگه دان
 حقاقت اولین ای حس و روشن جنب
 معنی ان حقاقت اول منقح اول
 کان بر شوت ممدن کم مهران

آخرت گوینده فال است همه معنی او
 اول حشمت بخوان که بر او فی اقدار
 خوان حضور از نعم اول معنی غرض
 بجای آمد از اندام غمزه میباید نشانی
 بر سر لفاظ فارس بی و خند فام
 فارسی خوان در جبین نیک چون
 زبان یکی تازی دیگر فارسی بی
 معنی خاموهای برگزیده انجمن

[illegible]

19

[illegible]

خون خردلو از کسر اول هم به نیم آمدیم
 باب اول جمله و فصل در وی آشکار
 اولین آن فصل تازی می خوانیم
 هم بدان آیه فرق معنی ای می توان
 وال هر دو آن هم می بر بر بنما
 آمدش تعریف در آن جان بر دل
 می ننداز روی حکم سرچشم آن
 دان و مشتق از کسر اول نانیست
 خان باغ از کسر اول معنی جان
 او آن گمان بخوان مضموم است
 این فارس و او را و نو کیشند
 فارسی فصل است اینجا سخن
 ای کیا برای او برتر چنانند
 هشت از ختم تختین ای خیر
 از تعبیر آیه هم از مرد و روز

معنی در فارسی صاحب انی می خوانیم
 زبان یکی تازی و دیگر فارسی می گمان
 معنی ال است فرزند جوان خوان
 هم و دیدن نرم به معنی افروخته
 و آن خوان از کسر اول آن شد لام
 و در آن کسر معنی شمع و نور
 خوان تو دعوی رفیع و او می گمان
 معنی او نام شهر شته اندر زمان
 او آن فریغ و هم بکسری کمال
 جمع و باشند گاکین معنی او آشکار
 آمده بی و او و تازی بان آیت
 معنی و ال است نام طهر در زبان
 ماشو فیس بهر تیر ای می نین
 معنی او شربت و بادی خوری سنگ کار
 تا معنوی قانی از او انداختند ای

خون خردلو از کسر اول هم به نیم آمدیم
 باب اول جمله و فصل در وی آشکار
 اولین آن فصل تازی می خوانیم
 هم بدان آیه فرق معنی ای می توان
 وال هر دو آن هم می بر بر بنما
 آمدش تعریف در آن جان بر دل
 می ننداز روی حکم سرچشم آن
 دان و مشتق از کسر اول نانیست
 خان باغ از کسر اول معنی جان
 او آن گمان بخوان مضموم است
 این فارس و او را و نو کیشند
 فارسی فصل است اینجا سخن
 ای کیا برای او برتر چنانند
 هشت از ختم تختین ای خیر
 از تعبیر آیه هم از مرد و روز

معنی در فارسی صاحب انی می خوانیم
 زبان یکی تازی و دیگر فارسی می گمان
 معنی ال است فرزند جوان خوان
 هم و دیدن نرم به معنی افروخته
 و آن خوان از کسر اول آن شد لام
 و در آن کسر معنی شمع و نور
 خوان تو دعوی رفیع و او می گمان
 معنی او نام شهر شته اندر زمان
 او آن فریغ و هم بکسری کمال
 جمع و باشند گاکین معنی او آشکار
 آمده بی و او و تازی بان آیت
 معنی و ال است نام طهر در زبان
 ماشو فیس بهر تیر ای می نین
 معنی او شربت و بادی خوری سنگ کار
 تا معنوی قانی از او انداختند ای

معنی در فارسی صاحب انی می خوانیم
 زبان یکی تازی و دیگر فارسی می گمان
 معنی ال است فرزند جوان خوان
 هم و دیدن نرم به معنی افروخته
 و آن خوان از کسر اول آن شد لام
 و در آن کسر معنی شمع و نور
 خوان تو دعوی رفیع و او می گمان
 معنی او نام شهر شته اندر زمان
 او آن فریغ و هم بکسری کمال
 جمع و باشند گاکین معنی او آشکار
 آمده بی و او و تازی بان آیت
 معنی و ال است نام طهر در زبان
 ماشو فیس بهر تیر ای می نین
 معنی او شربت و بادی خوری سنگ کار
 تا معنوی قانی از او انداختند ای

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script.

پس از آنکه تمام گفت بر که به گفته جان
مست برشت و بدیدان من با معنی گوی
نمای فوقانی از آن انداخته ای بر ده
در زبان منین هم همچنین معنی بخوان
باب الف معجمه بیان ی ا ل ر
معنی و ا ل ا ک د ی ج و ا ل ا ی
هم بدان برای و یکن بر خیزش عیان
معنی و ا ل ا ی ک د ی ج و ا ل ا ی
خوان با الف ی ج ا و ل معنی رفتن
و ا ل ا ک د ی ج ا و ل معنی زردی
باب ب و همایند و فصل است اندر
اولین آن فصل ماری ی ی ی ی ی
آن که کان نزد معیش هم زنگار
خوان و ی ج ا و ل ا ی ی ی ی ی ی
نام آن ی ج ا و ل ا ی ی ی ی ی ی
آن که گوی که نماند هم بود
خوان و ی ج ا و ل ا ی ی ی ی ی ی

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, likely concluding the text or providing additional remarks.

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

معیشت معیش با کماله ای عسریه
 و ان روی از فتح اوان ال مکمله
 گزشت دل انوالی غلط باشد شد

راہ: درویش شازدہ سید ... خان و این از چہ سنی است ، الکاتبہ عبد العفی

[illegible][illegible]

۴۰

[illegible]

در سلامت یابی الاصلی ای جان
 خوان سوال از قلم اول ز قلم شریف
 مغیش سرود ارم سالار و هم سر برد
 سببین چله اندر دمی کن شمار
 کز بیا نشد ذکر شد اصطلاحاتی گشت
 مغیش شد بر تو ای کوی صدار
 بای اخوان فارس صفتی ای کوی صدار
 دانسته که تو مد صاحبان ای کوی صدار

مسافر است بر لبان زنده اشکین بان
 اوین تن نام پورنوح ج پیغمبر گویو
 سیوین انج و حاتم نشانی یحیون
 معنی سام اندر دوان یقین ای ملک حو
 عزیزان تحفیه کرده و انفس هم بخون
 بخمین ان نام کوه است ای کر بل فر
 هم بران بگمانی که کار و واحد حو
 نام دار است بر لبان زنده اشکین بان
 اوین تن نام پورنوح ج پیغمبر گویو
 سیوین انج و حاتم نشانی یحیون
 معنی سام اندر دوان یقین ای ملک حو
 عزیزان تحفیه کرده و انفس هم بخون
 بخمین ان نام کوه است ای کر بل فر
 هم بران بگمانی که کار و واحد حو

و کبریا را که در این عالم است
بفرستد و از او بخواهد که
چون می خواهد بداند که
چرا می خواهد بداند که
چرا می خواهد بداند که

میستو حاصل بدینسان آنست که هر
 یک طرف آن خالی چنان ای بر بار
 گزیده گردد از زمین از توت اندک آن
 پس شش در گوی کا و یا سنگ غیر آن
 آن بهایم که سینه غایت بگوی خیار
 جانب طمه دو دایره اند بی گمان
 نام آن بازی که معروف آمده در
 سبب شترنگ از نام آن ای و
 راست بازی بهتر است از جمله بازی
 میستو حاصل بدینسان آنست که هر
 یک طرف آن خالی چنان ای بر بار
 گزیده گردد از زمین از توت اندک آن
 پس شش در گوی کا و یا سنگ غیر آن
 آن بهایم که سینه غایت بگوی خیار
 جانب طمه دو دایره اند بی گمان
 نام آن بازی که معروف آمده در
 سبب شترنگ از نام آن ای و
 راست بازی بهتر است از جمله بازی

[illegible]

و چون که گشتین معنی او یاسان
 بزرگ مفتوح خوان مضموم هم
 و ده شاه قول قاف ای سخن فهمید
 معنی او آلت معازرت است از آن
 فارسی فصل آمده انی مکتبه فهم کار
 نایز شستین ای خسرو شیرین
 را که نام صلا و در زبان می ریز
 شاه اسپر غم بگویم شاه اسپر بخوان
 و چون که گشتین معنی او یاسان
 بزرگ مفتوح خوان مضموم هم
 و ده شاه قول قاف ای سخن فهمید
 معنی او آلت معازرت است از آن
 فارسی فصل آمده انی مکتبه فهم کار
 نایز شستین ای خسرو شیرین
 را که نام صلا و در زبان می ریز
 شاه اسپر غم بگویم شاه اسپر بخوان

نام گنج خضر بر وزیر برای نموده آن
 نام و شد شایگان ای شهر بایکا مگا
 آن و قسم آمد خشی و یا جلی ای مایه
 نام او باشد خشی و معنی فاعل بران
 با و بان بود بان رقافیه ناید شنو
 نام او را و بان جلی ای وقف از نهان
 در کتابت نه آمد و معنی کی بر وزیر
 ساد و ام معنی بان نو آن خبر و بان
 نیم بدان معنی او روی ماست آشی
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 گر بخوانی او شش معنی ای بل و او
 نوبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گنا
 معنی و ان نام او را و ایلو است بان
 معنی نام کتاب جی هری ای رنهار
 آن کتاب لغت بس معنی هری
 مایه و کرده بدل از بانجان و شایگان
 نیز آن گنج کلان کو لائق شایگان
 قافیه دان که در وی شود شایگان
 آنکه در آخر الف و معنی ای نموده آن
 همچو خندان است بر گریان ای شایگان
 آنکه را معنی جمع است مثل و ان
 معنی این کار بر موان بران خبر
 با و بان معنی ای شایگان
 کان کند بر گنا بایگان ای شایگان
 هم بدان گشت کرد و خشم از شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 معنی این با و کان نشین وقت
 ان صبح از فتح اول ناید شایگان
 و ان صحیح از فتح اول شایگان
 سر بر روی ان صغیف ای شایگان
 ای به صحیح

نام گنج خضر بر وزیر برای نموده آن
 نام و شد شایگان ای شهر بایکا مگا
 آن و قسم آمد خشی و یا جلی ای مایه
 نام او باشد خشی و معنی فاعل بران
 با و بان بود بان رقافیه ناید شنو
 نام او را و بان جلی ای وقف از نهان
 در کتابت نه آمد و معنی کی بر وزیر
 ساد و ام معنی بان نو آن خبر و بان
 نیم بدان معنی او روی ماست آشی
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 گر بخوانی او شش معنی ای بل و او
 نوبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گنا
 معنی و ان نام او را و ایلو است بان
 معنی نام کتاب جی هری ای رنهار
 آن کتاب لغت بس معنی هری
 مایه و کرده بدل از بانجان و شایگان
 نیز آن گنج کلان کو لائق شایگان
 قافیه دان که در وی شود شایگان
 آنکه در آخر الف و معنی ای نموده آن
 همچو خندان است بر گریان ای شایگان
 آنکه را معنی جمع است مثل و ان
 معنی این کار بر موان بران خبر
 با و بان معنی ای شایگان
 کان کند بر گنا بایگان ای شایگان
 هم بدان گشت کرد و خشم از شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 معنی این با و کان نشین وقت
 ان صبح از فتح اول ناید شایگان
 و ان صحیح از فتح اول شایگان
 سر بر روی ان صغیف ای شایگان
 ای به صحیح

نام گنج خضر بر وزیر برای نموده آن
 نام و شد شایگان ای شهر بایکا مگا
 آن و قسم آمد خشی و یا جلی ای مایه
 نام او باشد خشی و معنی فاعل بران
 با و بان بود بان رقافیه ناید شنو
 نام او را و بان جلی ای وقف از نهان
 در کتابت نه آمد و معنی کی بر وزیر
 ساد و ام معنی بان نو آن خبر و بان
 نیم بدان معنی او روی ماست آشی
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 عارضه کرد و از ان گشت شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 گر بخوانی او شش معنی ای بل و او
 نوبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گنا
 معنی و ان نام او را و ایلو است بان
 معنی نام کتاب جی هری ای رنهار
 آن کتاب لغت بس معنی هری
 مایه و کرده بدل از بانجان و شایگان
 نیز آن گنج کلان کو لائق شایگان
 قافیه دان که در وی شود شایگان
 آنکه در آخر الف و معنی ای نموده آن
 همچو خندان است بر گریان ای شایگان
 آنکه را معنی جمع است مثل و ان
 معنی این کار بر موان بران خبر
 با و بان معنی ای شایگان
 کان کند بر گنا بایگان ای شایگان
 هم بدان گشت کرد و خشم از شایگان
 خوان صبیح از ضم و معنی او با و او
 معنی این با و کان نشین وقت
 ان صبح از فتح اول ناید شایگان
 و ان صحیح از فتح اول شایگان
 سر بر روی ان صغیف ای شایگان
 ای به صحیح

و ان صحیح ابی کسر اول معیشی را بخوان
 در ضم اولین ای خسته و خسته خود
 صفت از فتح نخستین خامشی معنی
 صفت از فتح نخستین در زبان
 فی کسر اولین ای اصل حب وی زمین
 صفت از فتح نخستین پیشه هم کار خوان
 معنی از فتح نخستین پیشه گیر
 معیشی باشد ورق از مصحف اعظم خوان
 از سکون ال اگر صدقه بخوانی ای
 اول ثانی از فتح خوان پیشه
 باب و نقطه در آمد بدان ای
 خوان ضرورت از فتح اولین حاجت شما
 دان ضرورت از فتح اول معیشی لازم گو
 اول ضعف آمد و فتح و هم مضموم گاه
 ناتوانی خرد از فتح آمد ای لیب
 باب بی بی نقطه آمد بدان ای
 معنی طاعت است پیچید در اصل
 و ان صحیح ابی کسر اول معیشی را بخوان
 در ضم اولین ای خسته و خسته خود
 صفت از فتح نخستین خامشی معنی
 صفت از فتح نخستین در زبان
 فی کسر اولین ای اصل حب وی زمین
 صفت از فتح نخستین پیشه هم کار خوان
 معنی از فتح نخستین پیشه گیر
 معیشی باشد ورق از مصحف اعظم خوان
 از سکون ال اگر صدقه بخوانی ای
 اول ثانی از فتح خوان پیشه
 باب و نقطه در آمد بدان ای
 خوان ضرورت از فتح اولین حاجت شما
 دان ضرورت از فتح اول معیشی لازم گو
 اول ضعف آمد و فتح و هم مضموم گاه
 ناتوانی خرد از فتح آمد ای لیب
 باب بی بی نقطه آمد بدان ای
 معنی طاعت است پیچید در اصل

عبدالمجید بن محمد بن علی بن ابی طالب
علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على من لا نبي بعده
وبعد

معنی او نیز آن شخصی بدان ای که توان
فوج بلیتیا جوان ای شاه باز کامکا
گر چنین گویند بهر صید طیار است باز
حالیا طیار میگوند بهر شی از آن
یعنی سبتمال خاص از بهر عامت نگار
بینی کا و شتر مننی مرین کن بیان
مرین الانسان بین قول ای صراح
گشته بهر عامت استعمال خاص ای گنج
تمای فوقانی رقم سازند زن و اندر
دان نطنش شتقاق از بهر عام ای غریبه
در دره و زن طیار چون جد یادار
خوان طماغیت بعض طماو که نون بریز
مغیش که ادم شد طمین شش ازین طماو
پسین آن تازی بان طیار را ای آفرین
و میدان شعر خود و نظای حلی بر نگار

کان کند خوشش جامع صحبت من جان بود
این چند مراح و غنیمت است
مترو اوطاری و آن کوچه بهر شکار
ایچنین گفتن روانی شک بوای
شد باستمالی مطلق هم مقتید زبان
ایچنین مرین بدان ای حشر و معنی نگار
هم باستعمال در اینی مردم بخوان
درغت قنسن معتبره صلاح ای پر فلام
تقاری طیار را داند بازی مهر و
وزیران فارسی این طیار ای جوان
چون تچه از تچه آمد بیان ای پسر
مغیش جمیع طلیعه هم فوج اش بهر شو
فوج خوان بر نون تانی ای شتر و نون
خوان طمع از فحشین اولین و دویمیز
گفت آن سلمان که باشد ساجو طیار
مدعی شعر او سازم رقم ای بهر نگار

این چند مراح و غنیمت است
مترو اوطاری و آن کوچه بهر شکار
ایچنین گفتن روانی شک بوای
شد باستمالی مطلق هم مقتید زبان
ایچنین مرین بدان ای حشر و معنی نگار
هم باستعمال در اینی مردم بخوان
درغت قنسن معتبره صلاح ای پر فلام
تقاری طیار را داند بازی مهر و
وزیران فارسی این طیار ای جوان
چون تچه از تچه آمد بیان ای پسر
مغیش جمیع طلیعه هم فوج اش بهر شو
فوج خوان بر نون تانی ای شتر و نون
خوان طمع از فحشین اولین و دویمیز
گفت آن سلمان که باشد ساجو طیار
مدعی شعر او سازم رقم ای بهر نگار

این چند مراح و غنیمت است
مترو اوطاری و آن کوچه بهر شکار
ایچنین گفتن روانی شک بوای
شد باستمالی مطلق هم مقتید زبان
ایچنین مرین بدان ای حشر و معنی نگار
هم باستعمال در اینی مردم بخوان
درغت قنسن معتبره صلاح ای پر فلام
تقاری طیار را داند بازی مهر و
وزیران فارسی این طیار ای جوان
چون تچه از تچه آمد بیان ای پسر
مغیش جمیع طلیعه هم فوج اش بهر شو
فوج خوان بر نون تانی ای شتر و نون
خوان طمع از فحشین اولین و دویمیز
گفت آن سلمان که باشد ساجو طیار
مدعی شعر او سازم رقم ای بهر نگار

معمول است که در این کتاب
از کلمات و عبارات
که در کتب دیگر
نمی آید و یا کمتر
است استفاده شده است
و این را می توان
از کلمات و عبارات
که در کتب دیگر
نمی آید و یا کمتر
است استفاده شده است

اینجا طیار شد و در عهد تو دران
نام شخصی و آن کفیل ای ملایک
یای طیب را منشد و خوان تو یکسور
طیب آمدیم طیب نام انبار
باب طای نقطه دار آمد بدان ای اهل ان
خون طهارت یکسر لعین ای هو
از سکون طام طلمات آرد عاظم ان
معین بسیار یکی بدان ای ماهر
باب عین ای نقطه نشسته دل ای نو عزیز
عین چشم آفتاب چشمه زانو بدان
هم بدان تو دیده بان جاسوس بهتر نگار
هم بدان که ما شتر نه برست انکی خج
هم نظرگاه است هم دان نقش خنجر ای نگار
اهل شهر اهل خانه هم بدان معنی ان
هم بخوبی تو نام ده شرم زیر کوه بین

بسیار است که در این کتاب
از کلمات و عبارات
که در کتب دیگر
نمی آید و یا کمتر
است استفاده شده است
و این را می توان
از کلمات و عبارات
که در کتب دیگر
نمی آید و یا کمتر
است استفاده شده است

در این کتاب
از کلمات و عبارات
که در کتب دیگر
نمی آید و یا کمتر
است استفاده شده است

بنم بدان یک کس باشد از بدین ایام
 هم بخوان نام جرونی از هیچی باز دار
 هم حقیقت نمرغی ای سلیمان
 هم بدان که قبیلۀ هم کرده و پیشوا
 آن برادران که باشند و حقیقی
 و انصافی از کشتن از مای
 عجز از پنج شخصین معنی او ضعف
 نوشته افنج باید غلغی آمدای خلیو
 معیش لو که خدا از دیار ای غور
 عاریت سه هزار تخفیف باد در روزگار
 عفت از کسب خستین فای باشد خوان
 ان بقیه در لسان بضمین است
 خوان عروض از فتح اول علم شعر او
 عند سبک سر اول معیش میل گوی
 معنی او حفظ و منع است از گنا بانی
 عارب بلنشد عذر عاریتی که نامشود
 الی بعد لان قلبه عاز و عیب

[illegible]

از نعم اول آن گشت ایامی
 هست غزال نفع اول کین
 برای او را خوان شد ایامی
 بعض از تخفیف از خوانده ای
 و آن غلط از تخفیف اولین بود
 یای آخر غلط باشد غلط ای
 خوان غموس از نفع اول
 آن قسم فعل ماضی میخورد ای
 فایرینی فصل است اینجا ای
 اول غم و آن مفتوح تالی زده
 معنی ترکیب قجبه دل آید ای
 خوان تو غلین را کاف فارسی
 غا و شکایه توف و ای معنی
 فون به دان کاف و فارسی
 بندیان گویند از املی و انتر سکا

خوان غزال نفع اول میخورد
 زای منقو ط است روی شمشیر
 صاحب احیا غزال است از شمشیر
 معنی غزال انگین معنی در میان
 معینش میان طالت می سوز
 از سکون لام میخورد ای
 معنی او دان تو سکون دروغ ای
 تو توانی غصه غم و غم و سکون
 خوان رود از جان دل بر غصه
 دل و کسو نامزد ترسند بدان
 غم غصه قجبه معنی دل آشکار
 عام میخورد و کاف تازی در بیان
 شعر و منقو ط مفتوح است نیکو
 معنیش خوبی بر کاف و از آن یاد
 معنی ترکیب است غم و ای

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از نعم اول بدان کیست امری اصلاح
 هست غزالی بقیع او کین اهل دین
 نخوان غزال از فتح اول بغیش اسیر بگو
 ز رای منقوط است روی اشش بر جوییز

رای او را چون سندی است و چون خود
بعض از تخفیف از خود داده است
بها حب احباب و غالی است از تشدید
معنی غزال الکلبین مفرق و در میان
چون غزال است و در میان او

و آن خط را بر کین و کین و کین
بایستی آخر خط باشد خط ای شمای
خداوند از عین او گرفته اند

آن قسم فعل ماضی میخورد ای شہنا
فصل است انشاء
نوی و دانی سوره مدح ای
نوی تو ای غصه غم خو مخور سوگیر
خوار و بر و زار و اسید انکار

اول غردان میان مفتوح تانگی زده خوا
سنی تکیس قشبه آل مدای نگار
چون در بستان بر یه
دال و کسو ناموست و ترسند بدان
غولمن قشبه آمد معنی در آشکار

و ان تو گلین را کاف فارسی سنا
 عام منجا درو کا فزاری در بیان
 ما و شنکای نوقت و اوی معنی نثار
 شیر و منقوط و مفتوح استای نیکو نما

این به دان کافی و فارسی است
 معنی شرح حبی بر اکا و امان یاد
 بدیان گویند آنرا اهل حق بی انشراح
 معنی ترکیب آن شب و من ای مالک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

غوا باشد که معنی سنگدان تو تشنه شود
 در میان باب فدا و فصل آمد و منتهی آن کی ز می دیگر خاوری می
 اولیش فصل تازی می سخن سمع
 خان قرار فتح آون معیش گریختن
 معیش باشد طریقی خوشی ای شایان
 معیش و لور اندر قلعه باشد یا دار
 خود آن طمان از ضم او می فتح اولین
 قحش از ضم نخستین معیش معروف
 آمد و هر شن کسر فدا و از غیب تا
 فاسی فصل سیبجانی یا یو
 اولین شکر گل چای کاشان
 به چو فدا و گفت با او گفت ای ای
 دان و م توشبه و مانند نالت اندر کز
 با قاف و چه عتقا گوشت کبری
 بهم بدان کوه ز جگر د عالم آشکار
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان
 فام دار و چا معنی اولین رنگی نکا
 چارمین دان نام قضا از خبر اسان
 قات معنی ان مژگو مری سباز
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان

غوا باشد که معنی سنگدان تو تشنه شود
 در میان باب فدا و فصل آمد و منتهی آن کی ز می دیگر خاوری می
 اولیش فصل تازی می سخن سمع
 خان قرار فتح آون معیش گریختن
 معیش باشد طریقی خوشی ای شایان
 معیش و لور اندر قلعه باشد یا دار
 خود آن طمان از ضم او می فتح اولین
 قحش از ضم نخستین معیش معروف
 آمد و هر شن کسر فدا و از غیب تا
 فاسی فصل سیبجانی یا یو
 اولین شکر گل چای کاشان
 به چو فدا و گفت با او گفت ای ای
 دان و م توشبه و مانند نالت اندر کز
 با قاف و چه عتقا گوشت کبری
 بهم بدان کوه ز جگر د عالم آشکار
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان
 فام دار و چا معنی اولین رنگی نکا
 چارمین دان نام قضا از خبر اسان
 قات معنی ان مژگو مری سباز
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان

غوا باشد که معنی سنگدان تو تشنه شود
 در میان باب فدا و فصل آمد و منتهی آن کی ز می دیگر خاوری می
 اولیش فصل تازی می سخن سمع
 خان قرار فتح آون معیش گریختن
 معیش باشد طریقی خوشی ای شایان
 معیش و لور اندر قلعه باشد یا دار
 خود آن طمان از ضم او می فتح اولین
 قحش از ضم نخستین معیش معروف
 آمد و هر شن کسر فدا و از غیب تا
 فاسی فصل سیبجانی یا یو
 اولین شکر گل چای کاشان
 به چو فدا و گفت با او گفت ای ای
 دان و م توشبه و مانند نالت اندر کز
 با قاف و چه عتقا گوشت کبری
 بهم بدان کوه ز جگر د عالم آشکار
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان
 فام دار و چا معنی اولین رنگی نکا
 چارمین دان نام قضا از خبر اسان
 قات معنی ان مژگو مری سباز
 خوان قبالة الفتح اولین ای شایان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بخشش خطی که تاجی بر کرده اند
 باری ز فتح مختصین نیز آید ای
 معیش در این دین پس ای سخن
 لوله جادو فلکین بدان لغوی
 ان قبولیت عطا از بایست بیگان
 بان جز اقرار به قاف اول غرض
 معیش میدان تو اوار شکم ای نزل
 اتم قسم است از شکست ای وین
 معیش سونک بشای غریزه راست
 از سکون عطا و بیدان عطا می کند
 معیش آبادی کمتر بلند یاد دار
 معیش نام قبیله هم سگابی بدان
 همچنین شهر می باشد رزم اولین
 یابی و فتوح میباشند نیز خوان
 قله از رزم مختصین غایب سنگین

[illegible]

11

خوانند عذاب شدنش خفاصه
خوردن در آب منش غوطه
و غوطه درون لایم و شسته قلم
الچو سینه نیا و دریا و کانی
تین از دریا و آب بسیار از دریا
و نام کنای است معروف
و رفت از تخمین معسوب
فرزادای هر دم شد
تقصیه کار گذاردن و خردم
همین چنین شد قطار با کرم
از چشم منمشه قطار من
ان شان در

کونین علی فضی و نام
قلمی منسوب الی اعلی
برگشتن آقا و مقام
میرزا علی بابا که در وقت
یا همان قلمی و مقام
الکلی فقهی و باره دعا
از این فقهی است که با
که از سبک سابق باقی
۱۳۲۲ قالیان باقی
باقی شد باقی
۱۳۲۲ قالیان باقی

[illegible]

[illegible]

معنی اولی است
 معنی دوم است
 معنی سوم است
 معنی چهارم است
 معنی پنجم است
 معنی ششم است
 معنی هفتم است
 معنی هشتم است
 معنی نهم است
 معنی دهم است
 معنی یازدهم است
 معنی بیستم است

هم فشنون چتری از چیدمان معنی آن
 بخور که یک مکن از زورندانی توان -
 خوان لالی باز فتح اولین از مندر سحر
 معنی او جمع نو نوای در کج تحسین
 فی زشم اولین ای آشنایی بیرون کار
 معنی متعدد بدان لازم توای معنی کند
 لازمی برای می باشد خطای نیک نام -
 خوان بجام از کسر و معنی و ان بجام
 فارسی فصل ای شیرین کلام نگار
 جار معنی لام را در فارسی تو بر شعا
 اولین آن نه در ویشنی فانی شک نیز
 نبل غیر هم بدان معنی آن ای شیر
 هم سپند سوخته هم لاجوردی بنا
 کان کشند از بهر چشم زخم بدر کوه کا
 سیمین لاف کز آفت جابرین نگار
 لایح را تو جانی ان نام کب تا دوار
 سنگ لایح و دیو لایح و رولایح ای
 بایب بکم بدان و فصل در وی آشکار
 اویش فصل تازی غریز بر نیز
 آمد هجر تو زن غیری قدسی مکان
 بجه از فتح اول ان دوات ای شیراز
 خوان مدارات ایچ ان بانی فانی نیز
 مدارات با کد بر زخم ان معنی
 مدرسه از کسر و ان جانی دوس کی
 فارسی گرو و بدون نای ای شیراز
 فاعلش باشد بدین سس ای او بر کار

معنی اولی است
 معنی دوم است
 معنی سوم است
 معنی چهارم است
 معنی پنجم است
 معنی ششم است
 معنی هفتم است
 معنی هشتم است
 معنی نهم است
 معنی دهم است
 معنی یازدهم است
 معنی بیستم است

معنی اولی است
 معنی دوم است
 معنی سوم است
 معنی چهارم است
 معنی پنجم است
 معنی ششم است
 معنی هفتم است
 معنی هشتم است
 معنی نهم است
 معنی دهم است
 معنی یازدهم است
 معنی بیستم است

معنی اولی است
 معنی دوم است
 معنی سوم است
 معنی چهارم است
 معنی پنجم است
 معنی ششم است
 معنی هفتم است
 معنی هشتم است
 معنی نهم است
 معنی دهم است
 معنی یازدهم است
 معنی بیستم است

[illegible]

دال مراد از ارفع اولین زمره بزرگ
 معنیش باشد فساد و اذات
 دال مراد از غلط بهتر معنی از وی
 معنیش شود که امید از غلط
 بهترین شد مراد از صیغه منقول
 اویش مضموم معرفت معنی
 و او از معنی باشد یا سبب
 که گویی از او ای فتنه
 پس مروتی شود از معنی ای
 جوان مساحت یکم اولین ای
 هست مستغرق یکسری معنی
 معنیش آید به بادان غیبت حال
 معنی او آنکه ولد و اعتماد ای
 ز بر باشد معنی از تحریر دال
 یعنی نموده را که با کرده ای
 خوان مراد از فتنه اولین و دومین
 چون شود با هر چه ذکرش می آید
 یا به معنی معنی بهتر ای
 لیک مراد از غلط با دال ای
 دال مروت هم مروت مراد از
 اگر جوانی اولش مضموم
 پس خائف آمد به تحقیق ای
 و او شد و او معنی ای
 می شود همچون که مشهور است
 معنیش میور و زمین ای
 هست مستقیم یکسری ای
 معنی که میم ثانی آمد ای
 معنی مراد از مروت ای
 عام فتنه از روی غلط معنی آن
 ز بر او معنی بالا آمده کرده اند
 گویان از اولین و دومین
 دال مراد از فتنه اولین و دومین
 چون شود با هر چه ذکرش می آید
 یا به معنی معنی بهتر ای
 لیک مراد از غلط با دال ای
 دال مروت هم مروت مراد از
 اگر جوانی اولش مضموم
 پس خائف آمد به تحقیق ای
 و او شد و او معنی ای
 می شود همچون که مشهور است
 معنیش میور و زمین ای
 هست مستقیم یکسری ای
 معنی که میم ثانی آمد ای
 معنی مراد از مروت ای
 عام فتنه از روی غلط معنی آن
 ز بر او معنی بالا آمده کرده اند
 گویان از اولین و دومین

هم بدان محمد بود میباشد صحیح
آمده است بکسر اولین این خون
آمده و بحر بوزن مبنی قدسی
عام میگوتی از این میراثی الا مکان
مکرمت از ضم را بخشیدن این غنی او
مازنی از کسر زای نقطه دار آید عیان
خون ملک بیا بضم اول و بفتح لام
مغیش باشد لبالب آن غلط ای آشتیا
دان نگاره هم کنار از فتح اول و بوزن
آمده متناهی بفتح کاف سی شاعر
آمده مورد بکسری ای افش گراس
هر چه آن طرفی که در حرف علت شد عیان
عین و کسوا باشد همچو موطن یاد دار
همچو موعود مثل آن بسیار باشد ای عود
معه و هم مورق هم موزن است ای خو
موتوب هم موزن و هم موتوب است ای کامکا

بهینین ان بهین را بهین ای بهین
 وزن فعال است بهند زای سخن
 خبر با عی مضاعف در هر جمل
 زبان شده مکسوس بهند زای غیر نکته
 از حیر باشد تخریج مثل آن دیگر شما
 اگر کنی بهند از اقصی ای عالی مکان
 زای نقطه دار بعد از آن آمد در عرب
 ز او سین چون ب مبعث می کار
 ماضی او بهند است از شن خوی اهل
 بهند از فتح اول صد شش اندازیم
 صاحب مان قاطع این چنین گفت ای
 ساین مفتوح باشد لیکن فارسی
 فارسی فصل است اینجا ای غیر بهین
 بهنگان بخوان بکاف فارسی ای آشنا
 معنی با رست بخ اول تخریج بدن
 دو بین زبان در صفت غیر آن ای جوهر
 هر چه در شسته کشید از جوهر نگری

بهین بهین ای بهین ای بهین
 وزن فعال است بهند زای سخن
 خبر با عی مضاعف در هر جمل
 زبان شده مکسوس بهند زای غیر نکته
 از حیر باشد تخریج مثل آن دیگر شما
 اگر کنی بهند از اقصی ای عالی مکان
 زای نقطه دار بعد از آن آمد در عرب
 ز او سین چون ب مبعث می کار
 ماضی او بهند است از شن خوی اهل
 بهند از فتح اول صد شش اندازیم
 صاحب مان قاطع این چنین گفت ای
 ساین مفتوح باشد لیکن فارسی
 فارسی فصل است اینجا ای غیر بهین
 بهنگان بخوان بکاف فارسی ای آشنا
 معنی با رست بخ اول تخریج بدن
 دو بین زبان در صفت غیر آن ای جوهر
 هر چه در شسته کشید از جوهر نگری

بهین بهین ای بهین ای بهین
 وزن فعال است بهند زای سخن
 خبر با عی مضاعف در هر جمل
 زبان شده مکسوس بهند زای غیر نکته
 از حیر باشد تخریج مثل آن دیگر شما
 اگر کنی بهند از اقصی ای عالی مکان
 زای نقطه دار بعد از آن آمد در عرب
 ز او سین چون ب مبعث می کار
 ماضی او بهند است از شن خوی اهل
 بهند از فتح اول صد شش اندازیم
 صاحب مان قاطع این چنین گفت ای
 ساین مفتوح باشد لیکن فارسی
 فارسی فصل است اینجا ای غیر بهین
 بهنگان بخوان بکاف فارسی ای آشنا
 معنی با رست بخ اول تخریج بدن
 دو بین زبان در صفت غیر آن ای جوهر
 هر چه در شسته کشید از جوهر نگری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لیکھنے کے لئے
 میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے



میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے
 میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے

میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے
 میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے

میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے
 میرے لئے جو کچھ ہے وہ سب ہے

